

# جوانمردان ۱۴۰۱

لیلا حسین زاده  
گروه جوانان

از میان تمام اتفاقاتی که در طول روز، هفته، ماه و سال رخ می‌دهد، خیلی هایش به فراموشی سپرده می‌شود، اما بعضی از رویدادها به دلیل یک ویژگی خاص، چه منفی چه مثبت یا حتی شگفت‌انگیز در ذهن آدم‌ها ماندگار می‌شود. امسال هم از این دست اتفاقات داشتیم، اما فداکاری سه جوان اهل فارس، لرستان و یزد به دلیل از خودگذشتگی برای نجات جان دیگران بیشتر در ذهن مردم ماندگار شد.

یکی از شیرین‌ترین حوادث امسال که ختم به خیر شد، داستان فداکاری یک جوان استهبانی بود که جان‌ش را کف دستش گرفت تا مردم در معرض خطر از مرگ نجات دهد. ۳۱ تیرماه برخی از مردم و مسافران به منطقه گردشگری سلطان شهباز استهبان استان فارس رفته بودند تا آب و هوایی تازه کنند، بی‌خبر از این‌که مرگ بیخ گوش آنان کمین کرده بود. رضا علیپور ۳۰ ساله همان جوان فداکار استهبانی، اولین نفری بود که متوجه شد سیل سهمگینی که از بالا دست رودخانه حرکت کرده، به زودی به مسافران رسیده و مرگ آنان را رقم خواهد زد. رضا و دوستانش سوار بر موتور سراج گردشگرانی رفتند که در مسیر سیلاب نشسته بودند. او ابتدا یاداد و فریاد سعی کرد مردم را متوجه خطر کند. به آنها گفت سیل فاصله زیادی با آنها ندارد و اگر در یخبندان، طعمه سیل خواهند شد. برخی هشدار او را جدی نگرفتند، اما برخی دیگر که او را مزاحم تفریح خود می‌دانستند از جای‌شان تکان نخوردند. رضا که می‌دید سیل هر لحظه ممکن است به سمت آنان سرازیر شود، شروع به سنگ‌پرانی به سمت مسافران کرد تا آنها را از مهلکه دور کند. گردشگران هم که حساسی از رضا و سنگ‌پرانی هایش کفری شده بودند، برای گوشمالی دانش به سمت او دویدند و به همین شکل از خطر سیل درامان ماندند. رضا پس از آن به قسمت‌های پایین‌تر رودخانه رفت و به این ترتیب توانست بسیاری از مسافران و بومی‌ها را از خطر سیل آگاه کند.

نجات مردم با پرتاب سنگ



یکی از حوادثی که هم شیرین بود و هم تلخ، ماجرای جوان ۳۴ ساله لرستانی به نام محمد آقا حاجری بود که خرداد امسال، جان شیرینش را برای نجات جان یک پیرمرد و پیرزن از دست محمد مشغول آبیاری زمین کشاورزی اش بود، بی این که بداند در اش قرار است نامش در میان اهالی روستا جاودانه شود. ساعت از بود که محمد متوجه شعله‌های زرد و نارنجی رنگ آتشی شد که به بد آتش از در و دیوار خانه‌ای بالای رفت که متعلق به یک زن و شوهر به نام سید نبی و خیرالنسا بود. محمد آنها را خوب می‌شناخت، بدو به که در حال سوختن بود. هر چند پدر خانه نزدیک می‌شد، حجم آتش باز رسیدن به خانه سوزان، محمد شروع به بررسی کرد و متوجه شد که به خانه شروع شده و به جاهای دیگر خانه رسیده است، مرد جوان سطل آب آتش را خاموش کند. وقتی روی پشت بام رفت، سیدنبی یا بد که روی پشت بام ایستاده بود و تلاش می‌کرد آب بریزد. محمد که النسا بود، هر دو را از خانه بیرون آورد و یک جای امن انتقال داد. بعد در آتش خاموش بود، برقی قسمتی از خانه که جدا بود، قطع نشده در افتاد و همان لحظه با درگفت برقی مراگرفت. دختر صاحبخانه که هالی که متوجه وقوع حادثه برای مرد جوان شده بود، سعی کردند به را فدای نجات همولایه‌ی هایش کرده بود.